

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر ایران

مدیر مسئول: عبدالرسول وصال

زیر نظر شورای سردبیری

دبیر تحریریه: معصومه یزدانی



همکاران این شماره:

فریددانش فر، نسترن فتاحی، فریبا دیندار، مریم فیاضی

زهره شاهی، سولماز خواجهوند، حانیه شجاعی، فائزه دائمی

حمید حاجی میرزایی، محبوبه ساعدی، فاطمه روشن، راحله شمس آبادی

مدیر هنری و طراح جلد: سهیل نوری

صفحه آرای: مجید مرادی

ویراستار: نیلوفر نیک بنیاد

عکاس: سینا اسلامی

تصویرگر: سمانه صلواتی

چاپ: شرکت چاپ جام جم

با تشکر از وحیده بهزادی و اکبر اسماعیلی

دوربین

ویژه نامه روزنامه شهروز  
برای نوجوانان

شماره ۱۹ - چهارشنبه ۱ مرداد ۱۳۹۳

## هنر

نسترن فتاحی

## آواز فرشته

## برای آرزوهایی که باید اتفاق بیفتند

شما را سفارش می‌کنم به دعا کردن، زیرا با هیچ چیز به مانند دعا به خدا نزدیک نمی‌شوید و دعا کردن برای هیچ امر کوچکی را، به خاطر کوچک بودنش رها نکنید، زیرا حاجت‌های کوچک نیز به دست همان کسی است که حاجت‌های بزرگ به دست اوست.

امام صادق (ع)

## خدای عزیز من

خدای عزیز من! ما آدم‌ها چرا گاهی چنین اوضاع زمین را بر هم می‌زنیم؟ چرا گاهی اتفاق پشت اتفاق می‌افتد و کاری می‌کند که عده‌ای رنج بکشند، عده‌ای بی‌رحم شوند، عده‌ای بی‌تفاوت باشند و عده‌ای آن قدر غمگین و افسرده شوند که از هر چه انسان بودن است، بیزار شوند. خدای مهربان من! من نمی‌توانم کاری کنم که جهان از این رو به آن رو شود. آدم‌ها مهربان شوند. مرزها این قدر بی‌رحم نباشند. خون و دود و جنگ از روی زمین شسته شود و هر کس در کنار کسانی باشد که دوست‌شان دارد. من نمی‌توانم کاری کنم که روزها ساده‌تر و بهتر از چیزی که هستند، بگذرند. کودکی را که پر کشیده و در آسمان‌هاست، نمی‌توان به آغوش مادرش بازگرداند. نمی‌توانم آن‌چه از دست رفته را دوباره زنده کنم. خدای من، کارهای زیادی هست که نمی‌توانم انجام دهم و همه‌ی این‌ها مرا غمگین می‌کند.

اما تو توانای انجام هر کاری هستی. می‌توانم به تو امید داشته باشم و از تو بخواهم که حال و روز ما آدم‌ها که ساکن این جهانیم کمی بهتر شود. می‌دانم. همه‌ی چیزهایی که در این زمین اتفاق می‌افتد، نتیجه‌ی کار خود ما آدم‌هاست و اگر بخواهیم چیزی تغییر کند، ما آدم‌ها باید تغییر کنیم. اما خدای عزیز من! گاهی یک کمک از سوی تو می‌تواند ما آدم‌ها را به خودمان بیاورد. نمی‌دانم! شاید دیدن این روزها هم نوعی کمک است برای آن‌که ما آدم‌ها به خودمان بباییم و یادمان بیاید برای چه در زمین زندگی می‌کنیم. یادمان بیاید کار ما آباد کردن زمین و از نعمت‌های آن بهره‌مند شدن بود. کار ما این بود که انسان بودن را بفهمیم و برای چیزی که هستیم زندگی کنیم. یادمان بیاید کارمان هر چه بود، پراکنده کردن غبار اندوه روی صورت جهان نبود. کارمان دوست داشتن بود، نه بی‌زاری و کینه‌ورزی. شاید همه‌ی این چیزها یک بار دیگر باید به یاد جهان بیاید.

خدای عزیز من! کاش دیر نشود. کاش آدم‌ها بیش از این از یکدیگر دور نشوند. کاش کسی دنیا را بیدار کند و بگوید همه‌اش یک خواب بد بوده است. خیال‌بافی می‌کنم؟ خدای مهربان من! من راه دیگری جز گفتن آرزوهایم به تو پیدا نکرده‌ام. کاش راهی باشد که همه‌ی این آرزوها را به واقعیت شبیه کنم. کاش راه این کار را نشانم بدهی.

## دوربین مخفی

## مورد داشتیم...

اگر فکر می‌کنید من دوربین مخفی آمده‌ام این‌جا که توی گوش شما بخوانم "خواستن توانستن است"، سخت در اشتباهید. چرا؟ چون از آن‌جایی که من هم خودم آدمم (!) و اتفاقاً یک روزهایی نوجوان هم بوده‌ام، کاملاً این موضوع را درک می‌کنم که نصیحت شنیدن و شعار دادن و این‌ها چه قدر آزاد دهنده است. برای همین هم آدمم با زبان خودتان با خودتان حرف بزنم. یعنی همین جمله‌ی "خواستن توانستن است" را یک‌جور نوجوانانه‌ای با چند تا مثال به‌تان ثابت کنم که نیوتن هم نتوانسته باشد جاذبه را این‌طوری به بشریت ثابت کند!

مورد داشتیم که توی تحریریه‌ی کوله‌پشتی افرادی بوده‌اند که فکر می‌کردند نویسنده‌اند اما از آن‌جایی که یک‌هو دل‌شان خواست تصویرگر باشند، شدند! از طرف دیگر مورد داشتیم که تصویرگرهایی در تحریریه دل‌شان خواسته عکاس بشوند و شده‌اند، یا نویسنده داشته‌ایم که دلش خواسته کلا قید نوشتن را بزند و برود خیاط شود، و شده! البته این "شده"‌ها که می‌گوییم، به همین سادگی هم نبوده‌ها! همین موردهایی که گفتیم، زور بسیار زده‌اند و فسفر بسیار سوزانده‌اند!

اصلاً اگر ما را قبول ندارید و حرف‌های‌مان را هم همین‌طور، بگذارید آدم‌های مهم‌تری را برای‌تان مثال بزنم. مورد داشتیم که چند تا نوجوان به صورت محیرالعقولی دست به اجرای تئاتر هیجان‌انگیز و مهمی مثل "در انتظار گودو" زده‌اند و کلی هم طرفدار پیدا کرده‌اند! (اگر هم باور نمی‌کنید، بروید صفحه‌ی هفت را ببینید). یا حتی مورد داشتیم که نوجوانی به صورتی باور نکردنی یک مدل بخیه‌ی فوری اختراع کرده که کلی از کشورهای بزرگ دنیا روی سرشان شاخ درآمده و برای خریدن طرحش پیشنهادهای چند صد میلیونی داده‌اند (باز هم اگر فکر می‌کنید دروغ می‌گوییم، بلند شوید بروید مصاحبه‌ای که با پوریا عباپور کرده‌ایم را بخوانید).

خب! چرا این‌طوری نگاه می‌کنید؟ مورد داشتیم دیگر، تقصیر من نبوده که! جان من، کیف کردید چه‌طوری غیر مستقیم "خواستن توانستن است" را به‌تان ثابت کردم؟!